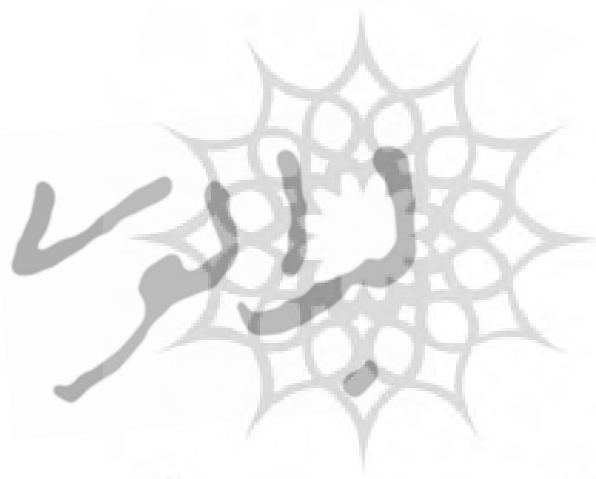




اعتراف به بزرگی، اعتراض به تقدس

نصرالله پورجوادی*



اهمیت و اعتبار جهانی ابن عربی

فصوص الحکم بدون شک یکی از مهم‌ترین کتاب‌های عرفانی است. کتاب درسی بوده است و شروح مختلفی بر آن نوشته شده است. ابن عربی در قرون اخیر پهلوان میدان عرفان بوده است و حتی بعضی تصور کرده‌اند که با ظهور ابن عربی، تمام عرفانی که قبل از او بوده‌اند، رنگ باخته‌اند و ابن عربی از نظر اینان حرف آخر را در عرفان زده است. او تعالیم عرفانی را به حد کمال رسانده است.

تصور عمومی درباره ابن عربی چنین بوده است که وقتی ما ابن عربی را داشتیم، دیگر چرا به دنبال پیشینیان برویم؟ چونکه صد آمد نود هم پیش ماست. این تصور نه تنها در ایران، بلکه در ۶۰ - ۵۰ سال اخیر در اروپا هم تا حدودی رایج شده است و اروپائیان و سپس آمریکایی‌ها برای ابن عربی و آثارش اهمیتی خاص قایل شده‌اند و امروز حتی حدود ۲۰ سالی است که در انگلستان انجمنی به نام ابن عربی تشکیل شده که نشریاتی هم منتشر کرده است. شخصیت ابن عربی به صورت یک کیش عرفانی (cult) درآمد است. البته، در گذشته در کشورهای اسلامی نیز بعضی از فرقه‌ها و سلسله‌ها به ابن عربی توجه خاص داشته‌اند. در خود ایران هم بعضی از سلسله‌ها بوده‌اند که مشایخشان خیلی به ابن عربی توجه داشته‌اند؛ مثلاً شاه نعمت‌الله ولی را در نظر بگیرید، ببینید چقدر آثاری که نوشته است، متأثر از ابن عربی است. شاه نعمت‌الله شاگرد عبدالرزاق کاشی بود و عبدالرزاق شارح معروف **فصوص** و از مدافعان ابن عربی بود در نقشبندیّه. عبدالرحمان جامی هم که نقشبندی بود، شارح **فصوص** و از پیروان مکتب ابن عربی بود.

جای خالی نقد

این توجه خاص به ابن عربی و پیروی محض از تعالیم او موجب شده است که آراء ابن عارف اندلسی که گاهی او را شیخ اکبر نامیده‌اند، مورد نقد قرار نگیرد و جایگاه ابن عربی در تاریخ تصوف و عرفان منصفانه مشخص نشده باشد. صرف نظر از انتقادهای شدیدی که مخالفان عرفان از زمان صفویه به بعد، به ابن عربی کرده‌اند، شاید کار آقای دکتر محمدعلی موحد و برادرشان آقای دکتر صمد موحد، اولین نقد جدید در زبان فارسی به ابن عربی و آراء او باشد. مطالبی که آقای محمدعلی موحد در مقدمه خود درباره ابن عربی گفته‌اند، جنبه تبلیغی و ردیة‌نویسی (polemic) ندارد، بلکه کاملاً جنبه تحقیقی دارد. حتی ترجمه ایشان هم از *فصوص الحکم* کاری است محققانه.

هرچند *فصوص الحکم* به فارسی ترجمه و شرح شده است؛ یعنی در ضمن شروحاتی که به این کتاب نوشته‌اند، ترجمه‌هایی هم شده است، ولی ترجمه آقایان موحد چیز دیگری است؛ دقیق است و علمی. و این خود، کار مهمی است که اولین بار به این صورت انجام گرفته است. ترجمه این کتاب اهمیتش در این است که آن هاله رازآلودی را که اطراف این کتاب بوده، از آن گرفته است و این کار باید می‌شد.

چرا این همه شرح بر فصوص؟

و اما چرا این قدر بر *فصوص* شرح نوشته‌اند؟ یکی از دلایل عمده شروحاتی که بر *فصوص* نوشته‌اند این است که این کتاب به زبان عربی است و معمولاً کمتر کتابی بوده است که به فارسی نوشته شده باشد و بعد شرحی بر آن بنویسند؛ مگر اینکه مثلاً بعضی قسمت‌هایش مشکل باشد یا بخواهند براساس یک مکتب دیگر آن را شرح کنند؛ مثلاً *سوانح غزالی* را هندی‌ها براساس مکتب ابن عربی شرح کرده‌اند، که به نظر من یک شرح کاملاً بی‌حاصل و بیهوده است؛ یا *گلشن راز* شبستری را شمس‌الدین لاهیجی، با آن طول و تفصیل، براساس آراء و زبان مکتب ابن عربی شرح کرده است و دیگران هم از او تبعیت کرده‌اند که به نظر من آن شرح هم جای بحث بسیار دارد. با وجود این که شرح لاهیجی یکی از کتاب‌های مهم عرفانی به شمار می‌آید و خیلی هم آن را می‌خوانند، به نظر من نظرگاهش جای نقد و تحقیق و پرسش دارد. آیا اصلاً ما می‌توانیم *گلشن راز* شبستری را براساس مکتب عرفان ابن عربی تفسیر کنیم یا نه؟ آیا شبستری پیرو مکتب ابن عربی بوده و آراء او را در *مشنوی* خود آورده است؟ به نظر من این طور نیست. باری، غرض این است که علت این که کتاب‌ها را شرح می‌کردند، این بود که معمولاً کتاب به زبان دیگر بود؛ ترک‌ها کتاب‌های فارسی - مثلاً حافظ - یا کتاب‌های عربی را شرح می‌کردند. هندی‌ها - که درست فارسی نمی‌دانستند - کتب فارسی را شرح می‌کردند. ایرانیان کتاب‌های عربی را شرح می‌کردند و به شرح کتاب‌های فارسی کمتر می‌پرداختند (یکی از کتاب‌های فارسی که شروح متعدد داشته است، *لمعات* عراقی است که مانند *گلشن راز* شبستری براساس آراء ابن عربی شرح شده است). بخشی از کار شارحان ترجمه متن بود، مثلاً از عربی به فارسی یا از فارسی به ترکی.

ابهت‌ستانی ترجمه

معمولاً ترجمه یک اثر موجب می‌شد که از ابهت آن کتاب کاسته شود. آقای موحد هم همین که *فصوص الحکم* را به فارسی ترجمه می‌کنند، ابهت آن کتاب را از او می‌گیرند و نشان می‌دهند که این کتاب چیست و



ترجمه این کتاب
اهمیتش در این است که
آن هاله رازآلودی را
که اطراف این کتاب بوده،
از آن گرفته است و
این کار باید می‌شد.

چه می‌گوید؛ مثلاً خود من - با اینکه این کتاب را به عربی خوانده بودم، شرح آن را مطالعه کرده و مطالب آن را در کلاس بحث کرده بودم - وقتی که فصل‌های این کتاب را شروع به خواندن کردم، با خود گفتم که در این فصل که ابن عربی مطلب زیادی نگفته است که اینقدر راجع به آن بحث می‌کردند. بعد هم این مطلب را من در جایی دیده‌ام. در فلان جا هست، در جای دیگر هست. و نگاه من اصولاً نسبت به ابن عربی با این جور خواندن تغییر کرد. پس خواندن این کتاب به فارسی فرصتی به من داد که آن را مجدداً ارزیابی کنم، بدون آن ابّهت و تقدّسی که قبلاً (تا حدودی به دلیل عربی بودن آن) برایش قائل بودم.

از ابن عربی بُت ساختیم!

ابن عربی
شخص مهم و
بزرگی است.
در این،
هیچ تردیدی نیست،
ولی احترام گذاشتن
به کسی
با بُت ساختن از او
فرق می‌کند.

اکنون می‌پردازم به مسئله نقد ابن عربی و شناختن جایگاه او. در این جا باید به صراحت بگویم که ما از ابن عربی بُت ساخته‌ایم. ابن عربی شخص مهم و بزرگی است. در این، هیچ تردیدی نیست، ولی احترام گذاشتن به کسی با بُت ساختن از او فرق می‌کند. من چند سال *فصوص الحکم* را مطالعه می‌کردم. لذت‌هایی که از خواندن این کتاب و شروع آن برده‌ام، از کمتر کتابی برده‌ام. بنابراین، هیچ تردیدی نیست که نویسنده این کتاب حالی داشته است و این «حال» را خواننده می‌تواند درک کند. البته شاید حالی که از خواندن بعضی از کتاب‌های دیگر عرفانی به آدمی دست می‌دهد، بیشتر از این باشد که در *فصوص* هست. شما *نامه‌های عین القضاة همدانی* را بخوانید. گویی می‌خواهد آتش به جان خواننده بزند و این حال را آدم نمی‌تواند در ابن عربی پیدا کند، ولی به هر حال ابن عربی هم جای خودش را دارد. خصوصیت در خور توجه ابن عربی خیال‌پردازی اوست. گاهی از اوقات تخیل او آدم را به حیرت وامی‌دارد. قوه تخیلش به نظر من بیش از تعقلش است. از این رو، گاهی این سؤال پیش می‌آید که آیا آنچه از قوه خیال ابن عربی تراوش کرده، درست است؟ آیا هر چه ابن عربی گفته است، مانند وحی منزل است؟ آیا اینها همه درست است؟ آیا تصوّف همین است که محیی‌الدین گفته است؟ آیا تفسیرها و برداشتهای ابن عربی واقعاً درست است؟ آیا آراء او با آراء صوفیان بزرگ پیش از او مطابقت دارد؟ آیا محیی‌الدین واقعاً پیرو صوفیان بزرگ بوده است؟ اینها سؤال‌های مهمی است.

مسئله الهام به ابن عربی و نقدناپذیری فصوص

شیخ در مقدمه کتاب *فصوص* می‌گوید که من خواب دیدم پیغمبر (ص) را که آمد و این کتاب را به من داد و من هم آن را روی کاغذ آورده‌ام. معنای این چیست؟ آیا این کتاب چیزی در ردیف وحی و الهام است؟ از جانب خدا نازل شده و پیغمبر (ص) هم آن را به ابن عربی داده است؟ در جایی هست که شیخ می‌گوید اگر کسی پیغمبر (ص) را خواب ببیند، این خواب رؤیای صادقه است، چون ابلیس یا شیطان، هیچ‌وقت به صورت پیغمبر (ص) ظاهر نمی‌شود. بنابراین، هر وقت کسی پیغمبر (ص) را خواب ببیند، رؤیای او صادقه است. پس ابن عربی ادّعا می‌کند که خواب او درباره پیامبر و دریافت *فصوص الحکم* از او راست است.

اگر ما این را بپذیریم که شأن این کتاب این است که

پیغمبر (ص) آن را آورده و به ابن عربی داده است، بنابراین، مطالب آن در حدّ وحی

است، همه درست است و هیچ چون و چرایی درباره آنها نمی‌توان کرد و کسی حق ندارد به مطالب آن خُرده بگیرد و کیست جرأت کند به مطالبی که از دو لب مبارک رسول الله خارج شده، خُرده بگیرد؟ ولی قضیه این نیست و ما نباید فریب ادّعای ابن عربی را بخوریم. من چهار، پنج سال پیش در هنگام نوشتن کتاب *زبان حال* بسیاری از این مقدمه‌هایی را که در کتاب‌های مختلف نوشته‌اند و در آنها نویسنده گفته است که من می‌خواستم این کتاب را بنویسم و یک کسی آمد و آن را به من داد، مطالعه می‌کردم. بسیاری از اوقات، کسی با مؤلف سخن می‌گوید و از او می‌خواهد که کتاب را بنویسد. گاهی نویسنده خواب می‌بیند یا در حالت خواب و بیداری،

می‌بندد سرورش غیبی آمده است یا شخصیت‌های خیالی دیگر مانند عقل نویسنده یا عقل کل آمده و به او الهام کرده است. این شخصیت‌های خیالی هم مخلوق ذهن نویسندگان‌اند. سرورش یا هاتف غیبی یا عقل، زائیده ذهن و خیال خود نویسنده است، نه این که واقعاً کسی به سراغ نویسنده آمده باشد و کتابی به او املاء کرده باشد یا از او خواسته باشد که کتابی بنویسد. این در واقع یک «شگرد ادبی» (literary device) است که نویسنده به کار می‌برد. این رؤیاها یا واقعه‌ها معمولاً شب‌ها اتفاق می‌افتد، چون به هر حال شب‌ها طولانی و تاریک بوده و نویسنده تنها می‌نشسته و به فکر نوشتن مطلب یا سرودن شعری می‌افتاده و نمی‌خواسته است آن را به خودش نسبت دهد. می‌خواسته است آن را به الهام کننده‌ای غیبی و سرانجام به خدا نسبت دهد. ابن عربی هم در واقع همین کار را کرده است، او شگردی به کار برده است. البته شاید هم او خواب پیغمبر را دیده و خیال کرده است که واقعاً این کتاب از بالا به او الهام شده است. ابن عربی ظاهراً قضیه این گونه الهامات را جدی می‌گرفته است. به هر حال، با این رؤیا ابن عربی از اول ما را خلع سلاح می‌کند و می‌گوید که این کتاب، شأنش این است که از بالا آمده و جنبه آسمانی و مقدس دارد و نباید در حق آن چون و چرا کرد، ولی آیا ما باید این را بپذیریم و هیچ چون و چرایی در مطالب این کتاب نکنیم و همه چیزش را درست بدانیم؟ آیا مطالب **فصوص** در حد وحی و الهام است؟ به نظر بنده ادعای ابن عربی گزاف است و ما می‌توانیم این کتاب را مثل کتاب‌های دیگر زائیده ذهن یک شخص، البته، شخصی روحانی و عارف بدانیم و مطالب آن را هم نقد و بررسی کنیم.

همانطور که خیلی‌ها برای ابن عربی تقدس قائل بوده‌اند، خیلی‌ها هم به او انتقاد کرده‌اند. همان اندازه که این شخص در تاریخ تصوف و عرفان مهم و تأثیرگذار بوده است، به همان اندازه هم - به صورت مختلف - نسبت به او خصومت و دشمنی شده است. بسیاری از آنها هم شاید ناحق بوده است.

مسئله اصطلاحات در آثار ابن عربی

اکنون می‌پردازم به مسئله اصطلاحات صوفیه در آثار ابن عربی. یکی از موارد اختلاف ابن عربی با دیگران شیوه به کار بردن اصطلاحات و معانی است که او به بعضی از اصطلاحات داده است. بعضی‌ها هم می‌گویند که شیوه ابن عربی درست است و بقیه در حد او نبوده‌اند. معنای صحیح همین است که ابن عربی برای ما می‌گوید. و این، به نظر من سخنی است که قابل پذیرش نیست.

مسئله اصطلاحات صوفیه و تعریف آنها از مسائل مورد توجه ابن عربی است و او هم در **فتوحات مکیه** و هم در رساله مستقلی به نام **اصطلاحات صوفیه** در این باب سخن گفته است. در رساله **اصطلاحات** از لفظ هاجس آغاز می‌کند و سپس اصطلاحاتی چون اراده، مرید، مراد و سالک را تعریف می‌کند تا می‌رسد به خود لفظ تصوف و سرانجام به سرالسّر. در **فتوحات** در دو جا همین اصطلاحات را معنی کرده است. در یک جا ترتیب آنها را معکوس می‌کند و هر اصطلاح را به منزله نماینده مقام یا منزلی از سلوک معرفی می‌کند و می‌گوید که مثلاً شخص سالک به این مرحله می‌رسد و به مرحله بعد می‌رود که اصطلاح بعدی است. این هم یکی از سخنان بی‌پایه و من‌درآوردی ابن عربی است.

سرورش یا هاتف غیبی یا عقل،

زائیده ذهن و خیال

خود نویسنده است،

نه این که واقعاً کسی

به سراغ نویسنده آمده باشد و

کتابی به او

املاء کرده باشد یا

از او خواسته باشد که

کتابی بنویسد.

این در واقع یک

«شگرد ادبی» (literary device)

است که نویسنده

به کار می‌برد.

توجه من به موضوع اصطلاحات در آثار ابن عربی به واسطه تحقیقی بود که من درباره کتاب *نهج الخاص* تألیف ابومنصور اصفهانی کرده بودم. ابومنصور اصفهانی صوفی بود حنبلی که در قرن چهارم و اوائل پنجم در اصفهان زندگی می‌کرد و خواجه عبدالله انصاری، که او هم یک صوفی حنبلی بود، وی را می‌شناخت و با آثارش از جمله *نهج الخاص* آشنا بود. *نهج الخاص* کتاب فوق‌العاده مهمی است در تصوف که قدر آن هنوز به‌درستی شناخته نشده است. تأثیر زیادی هم در آثار صوفیه داشته، از جمله در ابن عربی. این اثر را من سال‌ها پیش تصحیح و چاپ کرده بودم و لذا مطالبش کاملاً در ذهن من بود.

مسئله أخذ و اقتباس ابن عربی از پیشینیان

وقتی داشتم اصطلاحات ابن عربی را مرور می‌کردم، دیدم، بعضی از اصطلاحاتی که ابن عربی شرح کرده عیناً در *نهج الخاص* ابومنصور اصفهانی آمده است. آمدم و *نهج الخاص* را با آن مطابقت کردم. دیدم با همه مشابهتی که میان اصطلاحات ابن عربی و ابومنصور هست، با هم فرق دارند. ابن عربی نمی‌توانسته است، مطالب خود را مستقیماً از *نهج الخاص* گرفته باشد، چون فقط پاره‌ای از اصطلاحات او در *نهج الخاص*

آمده بود، آن هم با اختلافاتی فاحش. یک مقدار بیشتر جستجو کردم و متوجه شدم که

ابن عربی این‌ها را از کتاب *املاء ابوحامد غزالی* گرفته است. *املاء* ضمیمه و پیوستی

است که امام محمد غزالی به کتاب معروف *احیاء علوم الدین* نوشته است. در

همین جا بی‌مناسبت نیست که متذکر شوم ابن عربی تحت تأثیر ابوحامد غزالی

بوده و مطالبی را از کتاب‌های او اخذ کرده است. به طور کلی یکی از کارهایی

که به نظر من باید در مورد ابن عربی انجام بگیرد، بررسی منابع فکری اوست.

باید دید حرف‌هایی که زده از کجا آمده است و منشأ آنها چیست.

پیشینیان ما اغلب وقتی کتاب بزرگی می‌نوشته‌اند، مطالبش تراوشات ذهنی

خودشان نبوده است. این واقعیتی است. این‌ها دو یا چند کتاب را جلویشان

می‌گذاشتند و بیشتر مطالب خود را از آن کتاب‌ها نقل می‌کردند. می‌گویند که

این کار در عالم اسلام سرقت به حساب نمی‌آید. من کاری با این‌ها ندارم و

نمی‌خواهم دآوری کنم. آنچه مسلم است این است که اخذ و اقتباس و انتقال

در میان برخی از قدمای ما رایج بوده است. ملاحظه‌کنید معروف است که این کار

را می‌کرده است. خود ابوحامد غزالی نیز بسیاری از مطالبی را که در کتاب

بزرگ *احیاء* آورده از جاهای دیگر گرفته است. همان‌طور که من در کتاب *دو*

مجدد نشان داده‌ام، بعضی از منابع شناسایی شده است. ابن عربی هم این

کار را می‌کرده است. یکی از منابع او همین کتاب *احیاء غزالی* است. شاید

کمتر کتابی بوده است که به اندازه *احیاء علوم الدین* مورد توجه عرفا قرار

گرفته باشد.

کتاب‌های دیگر هم بوده است، مانند *قوت القلوب* ابوطالب مکی و

رساله قشیری، که از اتفاق هر دو کتاب جزو منابع غزالی بوده است. کتاب

غزالی هم کتاب معروفی بوده و سخت مورد توجه بوده است. ابن عربی این

کتاب را خوب می‌شناخته است. آثار دیگر غزالی را هم می‌شناخته است.

مقصد الاسنی را که درباره اسماء الهی است خوب می‌شناخته است. به نظر

من یکی از کتاب‌هایی که فوق‌العاده بر ابن عربی تأثیر داشته است، همین

مقصد الاسنی ابوحامد غزالی است. باری، من متوجه شدم که ابن عربی بخشی

از اصطلاحات را خود از *املاء غزالی* گرفته است. *املاء* را بررسی کردم و سعی

پیشینیان ما اغلب وقتی
کتاب بزرگی می‌نوشته‌اند،
مطالبش تراوشات ذهنی
خودشان نبوده است.
این واقعیتی است.
این‌ها دو یا چند کتاب را
جلویشان می‌گذاشتند و
بیشتر مطالب خود را
از آن کتاب‌ها
نقل می‌کردند.

کردم پیدا کنم که بین *املاء* غزالی و *اصطلاحات* ابن عربی چه شباهت‌هایی هست و بعد در صدد برآمدم که منبع خود غزالی را برای اصطلاحات پیدا کنم. این جست‌وجو به نتیجه رسید و دیدم که رساله‌ای هست به نام کتاب *العبارات* منسوب به ابوالقاسم قشیری صاحب *رساله قشیریہ*. درباره این اثر تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که این رساله نمی‌تواند از قشیری باشد، چون اصطلاحاتش با اصطلاحات قشیری در رساله کاملاً فرق داشت. کتاب *العبارات* اثری بود که در آن ۱۶ اصطلاح از کتاب *نهج‌الخاص* ابومنصور درج شده بود و غزالی هم این ۱۶ اصطلاح را از کتاب *العبارات* گرفته و ابن عربی هم از او گرفته بود.

ابن عربی یک دفترچه یادداشت با خود داشت. هر جا که می‌رسید، چیز خوبی اگر به نظرش می‌آمد، در آن دفتر یادداشت می‌کرد. سپس آنها را تنظیم می‌کرد و در جاهای مختلف به کار می‌برد. دیگران هم همین کار را می‌کردند؛ مثلاً ملاًصدرا که مطالب مشابهی را در کتاب‌های مختلف خود آورده است، آنها را ظاهراً از دفترچه یادداشت خود برمی‌داشته و سپس در جاهای مختلف آنها را بسط می‌داده یا درباره آنها بحث می‌کرده است. ابن عربی هم اصطلاحات را از جاهایی گرفته و در دفترچه‌ای یادداشت کرده و از آنها در جاهای مختلف استفاده کرده است. وی ظاهراً دو سه منبع هم بیشتر نداشته است که مهمترینش *املاء* غزالی بوده است. من *املاء* را نگاه کردم. دیدم که با وجود شباهت‌های فراوان با *اصطلاحات* ابن عربی در قسمت‌هایی هم با آن فرق دارد. دیدم که بعضی اشتباهات از کتاب *العبارات* منتقل شده است. قدام مجبور بودند از روی نسخه خطی نقل کنند و در نسخه‌های خطی هم البته غلط و اشتباه وجود داشته است. صاحب کتاب *العبارات* اشتباه کرده و بعد غزالی آمده و آن اشتباهات را به علاوه اشتباهات دیگر آورده و بعد این غلطها و اشتباهات به دست ابن عربی رسیده است. ابن عربی هم فکر کرده است که اینها حتماً درست است و سعی کرده است الفاظ غلط را توجیه کند، توجیهاتی عجیب و حیرت‌آور. من اینها را نوشته‌ام و کسانی که بخوانند می‌توانند به مقاله من در کتاب *پژوهش‌های عرفانی* رجوع کنند. در اینجا من به چند مورد اشاره می‌کنم. مثلاً عبارت «فتوح العبادۃ» را فتوح الارادة خوانده و به همین صورت آن را شرح کرده است. در ذیل اصطلاح «الارادة» کلمات «ارادة الطلب» که در *نهج‌الخاص* آمده «لوعة فی القلب» خوانده، و در ذیل اصطلاح «المکر» کلمه «ثلاثة» را «ارداف» خوانده و کلمه «عموم» را «النعم». بعضی از این اشتباهات را نویسندگان کتاب *العبارات* و *املاء* هم مرتکب شده‌اند، ولی اشکال کار ابن عربی این است که او سعی کرده درباره این اغلاط توضیح دهد، توضیحاتی که ناشی از خیال‌بافی اوست. نمونه این خیال‌بافی‌ها درباره «عطف حق» است که در اصل «باللطف» بوده و ابن عربی آن را «باعطافه» خوانده است. اشتباهات ابن عربی در باب اصطلاحات به آثار متأخران، از جمله عبدالرزاق کاشانی و شاه نعمت‌الله ولی و حتی فرهنگ معین و *لغت‌نامه* دهخدا هم راه یافته است. باری، مسئله اصطلاحات صوفیه و به طور کلی زبان صوفیانه ابن عربی موضوعی است که باید مورد بررسی و نقد قرار گیرد. منابع ابن عربی هم باید مشخص شود و سپس تحول زبان و اصطلاحات، چه پیش از او و چه بعد از او باید دقیقاً مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرد.

ما باید سخنان ابن عربی را از لحاظ علمی مورد نقد و بررسی قرار دهیم و به نظر بنده آقای دکتر محمد علی موحد تا حدودی راه را برای چنین کاری در مقدمه خود به ترجمه فصوص نشان داده‌اند و لذا کاری که ایشان با همکاری آقای صمد موحد کرده‌اند، گام مهمی است در زبان فارسی برای شناخت بهتر ابن عربی و جایگاه تاریخی او. آقای موحد در عین حال که ابن عربی را مورد نقد قرار داده‌اند، از ایشان تجلیل کرده‌اند. بنده هم با ایشان موافقم. ما در عین حال که باید به بزرگی ابن عربی اعتراف کنیم و قدر او را بدانیم، از نقد و بررسی آراء او نیز نباید غفلت کنیم.

پی‌نوشت:

* مشروح سخنان نصرالله پورجوادی در نشست شب ابن عربی.

ما باید

سخنان ابن عربی را

از لحاظ علمی

مورد نقد و بررسی

قرار دهیم و

به نظر بنده

آقای دکتر محمد علی موحد

تا حدودی

راه را برای چنین کاری

در مقدمه خود

به ترجمه فصوص

نشان داده‌اند.